

۱۶۴۰

۱۶۹۰۵

دلالت حدیث منزلت بر مقام فرض الطاعه

اصغر غلامی*

چکیده: حدیث منزلت، از احادیث متواتر است که در کتب معتبر روایی شیعه و عامه نقل شده است. نویسنده در این مقاله، ابتدا مضمون برخی از احادیث شیعه را در ذکر کرده که منزلت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله را همانند هارون نزد موسی علیه السلام می‌داند و در ادامه، به ارتباط آن با مقام فرض الطاعه امام علیه السلام می‌پردازد.

نویسنده خلافت را به عنوان یکی از شوون منزلت برشمرده و معنای خلیفه را به لحاظ لغت و روایات اهل بیت علیهم السلام بررسی کرده، به توضیح مقام خلافت‌الله پرداخته و پیامبر صلی الله علیه و آله را با توجه به تفویض مولویت و مقام امر و نهی، خلیفه‌ی خدا برشمرده است. آن‌گاه بر همین اساس، خلیفه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را خلیفه‌ی خدا می‌داند که دارای مقام فرض الطاعه و مقام امر و نهی است. دلالت حدیث منزلت بر معنای فرض الطاعه، معنای امامت و معنای لازمه‌ی امامت از دیدگاه علمای شیعه نیز بررسی شده است.

کلید واژه‌ها: حدیث منزلت / امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام / امام معصوم علیه السلام، مقام فرض الطاعه / خلافت / خلافت، معنی لغوی / خلافت، در روایت / حدیث منزلت، دلالت‌ها / حدیث منزلت، امامت / حدیث منزلت، لازمه‌ی امامت / حدیث منزلت، نظریه عالمان شیعه.

۱. نصوص حدیث منزلت

در مورد حدیث منزلت از حیث سند، نص و دلالت، مباحث زیادی مطرح شده است. این حدیث به مناسبت‌های گوناگون از رسول اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده و در کتب معتبر روایی شیعه و کتب مشهور عامه به صورت‌های مختلف آمده است.

۱-۱) مضمون برخی از احادیث شیعه

۱-۱-۱) در جریان تسمیه‌ی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام جبرئیل از سوی خدا به رسول گرامی او سلام و تهنیت گفته و با اشاره به منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که همانند منزلت هارون نسبت به موسی است، عرضه می‌دارد که به امر خدای تعالی، امام مجتبی علیه السلام را به اسم فرزند هارون نام‌گذاری کند.

به همین مناسبت، امام مجتبی علیه السلام «حسن» نامیده شد که عربی شده‌ی «شبر» یعنی نام فرزند هارون علیه السلام می‌باشد.^۱

۱-۱-۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فتح خیبر، به دلیل ترس از غلو عده‌ای در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام که مبادا به الوهیت ایشان قائل شوند، از ذکر فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام خودداری کرده و به بیان این فضیلت اکتفا می‌فرماید که نسبت به ایشان همانند هارون نزد موسی است.^۲

۱-۱-۳) در جریان مؤاخات بین مسلمین نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین را به عنوان برادر خویش برمی‌گزیند و به ایشان می‌فرماید: منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون نسبت به موسی است.^۳

۱-۱-۴) امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن خطبه‌ای در جنگ صفین، منزلت خویش را نسبت به پیامبر-که مانند منزلت هارون نسبت به موسی است- مطرح فرموده است.^۴

۱. روضة الواعظین / ۱۵۳-۱۵۴؛ الانوار البهیة / ۷۳؛ العوالم، الامام الحسن علیه السلام / ۱۷؛ مستدرک الوسایل / ۱۴۴؛ الصراط المستقیم / ۲۰۸.
۲. مناقب الامام امیرالمؤمنین / ۲۴۹؛ شرح الاخبار / ۲ / ۳۱۸ و ۴۱۲؛ المسترشد / ۶۳۴.
۳. العمده / ۲۳۰؛ مناقب آل ابی طالب / ۲ / ۱۸۶؛ کتاب الاربعین / ۱۳۷.
۴. اعیان الشیعه / ۱ / ۴۹۶؛ نهج السعاده / ۲ / ۲۲۲-۲۲۱؛ امالی صدوق / ۴۹۱.

۲-۱) نقل حدیث منزلت در کتب مشهور اهل سنت

۱-۲-۱) پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«آیا راضی نیستی که جایگاه تو نزد من مانند جایگاه هارون نزد موسی باشد.»^۱

۱-۲-۲) در صحیح مسلم عبارت چنین است:

«جایگاه تو نزد من مانند جایگاه هارون نزد موسی است؛ جز این که بعد از من پیامبری نیست.»^۲

۱-۲-۳) طبق روایت سیوطی، عمر ضمن نقل حدیث منزلت، آرزو می کرد که این فضیلت را برای خود داشته باشد و آن را از تمام آنچه خورشید بر آن می تابد؛ بالاتر می دانست.^۳

پژاساس تحقیق آیه الله سید علی حسینی میلانی، چهل تن از صحابه و بیش از پنجاه نفر از مشاهیر اهل تسنن در قرون مختلف، حدیث منزلت را روایت نموده اند و ابن عبدالبر از آن به عنوان محکم ترین و صحیح ترین اخبار تعبیر می کند.^۴

چون هدف این نوشتار، بررسی دلالت حدیث منزلت بر مقام فرض الطاعة یا امامت الهی است، در مورد اسانید حدیث به همین مختصر اکتفا می کنیم و به بررسی منزلت ها و شوون هارون نسبت به موسی و ارتباط این شوون با مقام فرض الطاعة نمی پردازیم.

۲. منزلت هارون نسبت به موسی

با توجه به عبارت «أنت مني بمنزلة هارون من موسى» تمام شوون، وظایف و منزلت هایی که هارون نسبت به موسی داشت، برای امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به رسول اکرم ﷺ اثبات می شود، جز مقام نبوت که با عبارت «إلا أنه لا نبي بعدي»

۱. صحیح بخاری ۵ / ۲۴. ۲. صحیح مسلم ۴ / ۱۸۷۱-۱۸۷۰ رقم ۲۴۰۴.

۳. جمع الجوامع ۱۱ / ۳۱۴ رقم ۱۵۰۷ و ۱۵۱۰.

۴. ر.ک. «محاضرات فی الاعتقادات» / ۲۴۴-۲۴۷.

استثنا شده است.

منزلت های هارون نسبت به موسی علیه السلام را بر اساس آیات و احادیث ذیل آن و نیز روایات صادره از اهل بیت علیهم السلام پی می گیریم.

۲-۱) خلافت

خدای تعالی یکی از منزلت های هارون را نسبت به موسی، تخلافت و جانشینی وی در قوم او می داند.^۱

در برخی از روایات نیز این مسأله مطرح شده است. مثلاً امام باقر علیه السلام می فرماید:

... و هارون یخلفه اذا غاب [من] قومه للمناجاة.^۲

... هنگامی که موسی جهت مناجات [با پروردگارش] از قوم خود غایب می شد هارون جانشین وی می گشت.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز مطابق برخی از نصوص حدیث منزلت، به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح و تأکید فرموده اند. ابن عباس نقل می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن تذکر به منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

هذا علي بن أبي طالب... والخليفة على الأحياء من أمتي و...^۳

این علی بن ابی طالب است که ... خلیفه ی بر زندگان از امت من می باشد...

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت صدیقه علیها السلام فرمود:

... يا فاطمة... إن الله تبارك و تعالی اطلع إلى الأرض إطلاعة، فاختارني من

خلقه فجعلني نبياً. ثم اطلع إلى الأرض إطلاعة ثانية، فاختار منها زوجها.

أوحى إلي أن أزوجه إياه و اتخذہ ولياً و وزيراً، و أن أجعله خليفتي في

أمتي.^۴

۱. اعراف (۷) / ۱۴۲.

۲. تفسیر قمی ۲ / ۱۳۷؛ تفسیر کنز الدقائق ۳ / ۵۷۷.

۳. علل الشرائع ۱ / ۶۶.

۴. کمال الدین / ۲۶۳؛ کفایة الاثر / ۱۰؛ شرح الاخبار ۳ / ۵۸-۵۹؛ المسترشد / ۶۱۳.

... ای فاطمه... خدای تعالی نظری (از روی عنایت) به زمین کرد و مرا برگزید و نبی قرار داد و سپس نظر دیگری (از روی عنایت) به زمین کرد و همسر تو را برگزید و به من وحی کرد که تو را به ازدواج او درآورم و او را سرپرست (امت) و وزیر خودم قرار دهم و او را به جانشینی خود در امتم نصب کنم.

در روایت دیگر، پیامبر ﷺ پس از شمردن برخی فضایل امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام و حمزه و جعفر رحمة الله علیهما، خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

يا أخي أنت سبقي بعدي و ستلقى من قریش شدة من تظاهرهم عليك و ظلمهم لك. فإن وجدت عليهم أعواناً في فجاهدهم و قاتل من خالفك من واقفك و إن لم تجد أعواناً فاصبر و كفّ يدك و لا تلق بها إلى التهلكة، فإنك متى بمنزلة هارون من موسى.^۱

برادرم! تو پس از من خواهی ماند و از اتحاد قریش بر ضدّ خودت و ظلمی که نسبت به تو روا می‌دارند، سختی خواهی دید. پس اگر یارانی در برابر آنان یافتی؛ با آنها جهاد کن و به واسطه‌ی موافقت با مخالفان خود بجنب. اما اگر یاری نیافتی، صبر کن و دست نگه‌دار و خود را به هلاکت نینداز؛ چرا که منزلت تو نسبت به من همان منزلت هارون نسبت به موسی است.

بنی اسرائیل در غیاب حضرت موسی علیه السلام خلافت هارون را نادیده گرفتند و نهایتاً گوساله پرست شدند. مسلمانان نیز پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را نپذیرفتند و تسلیم امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشدند. لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث از نافرمانی مردم خبر می‌دهد و به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «چنان‌که بنی اسرائیل خلافت هارون را نادیده گرفته، در مقابل امر الاهی (از سوی پیامبرشان) طغیان کردند، مسلمانان نیز پس از من، امر خدا و خلافت تو را نخواهند پذیرفت.» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفان را به سامری و گوساله همانند دانسته، به امیرالمؤمنین علیه السلام توصیه کردند که در صورت نداشتن یاری‌کننده، صبر پیشه کند. این حدیث هم‌چنین اثبات می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام نه فقط در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در غیاب ایشان بلکه پس از رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نیز

خلیفه‌ی ایشان است. هارون خلیفه و جانشین موسی در میان امتش بود. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است و تمام وظایف، شؤون و اموری که هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام داشت و همه‌ی اموری که از ناحیه‌ی امت موسی بر هارون وارد گردید، در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نیز جریان دارد.

۲-۱-۱) معنای خلیفه

خلیفه در لغت، به معنای کسی است که به دنبال دیگری آمده، به جای او می‌نشیند و کارهای او را انجام می‌دهد.

ابن اثیر خلیفه را کسی می‌داند که در صورت رفتن دیگری، در جای او می‌نشیند و برمسند او تکیه می‌کند.^۱

فراهیدی و ابن منظور نیز می‌گویند:

خلیفه کسی است که جانشین فردی قبل از خود می‌شود.^۲

در معجم مقاییس اللغه آمده:

الخاء و اللام و الفاء أصول ثلاثة: أحدها أن يجيء شيء بعد شيء يقوم

مقامه...^۳

ماده (خ ل ف) سه معنای اصلی دارد: یکی از آنها، آمدن چیزی بعد از چیز دیگر و قرارگرفتن در مقام و جایگاه اوست.

جوهری کسی را که دارای سلطنت و فرمان‌روایی باشد، خلیفه می‌داند.^۴

به این دلیل، به کسی که از سوی خدای تعالی دارای حق امر و نهی و سلطنت

الاهی می‌گردد، خلیفه الله اطلاق می‌شود.

۲-۱-۲) خلیفه در روایات اهل بیت علیهم السلام

در روایات اهل بیت علیهم السلام خلافت به عنوان مقام الاهی معرفی شده است. لذا

از امامت که همان مقام فرض الطاعه و وجوب اطاعت و سلطنت الاهی یا حق امر

۲. العین ۴ / ۲۶۷؛ لسان العرب ۹ / ۸۳.

۴. الصحاح ۴ / ۱۳۵۶.

۱. النهایه ۲ / ۶۹.

۳. معجم مقاییس اللغه ۲ / ۲۱۰.

و نهی است- به عنوان خلافة الله تعبیر می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة إما ظاهراً مشهوراً وإما خائفاً مغموراً...
أولئك خلفاء الله في أرضه والدعاة إلى دينه. ^۱

" هرگز زمین خالی نمی ماند از کسی که حجّت الاهی را به پا دارد، خواه ظاهر و مشهور باشد و خواه ناامن و پنهان... آنان خلفای خدا در روی زمین و داعیان به سوی دین اویند.

در روایتی از امام رضا علیه السلام خلافة الله و خلافة الرسول، مساوق و در عرض هم به کار رفته است. ^۲ زیرا خلافت و سلطنت رسول از سوی خداست؛ لذا خلافت کسی که بعد از رسول، بر مسند او تکیه می زند و به جای او می نشیند نیز، منتسب به خدای تعالی می باشد.

این است که وقتی مأمون به حضرت امام رضا علیه السلام گفت: به نظرم رسیده که خود را از خلافت معزول کنم و با تو بیعت نمایم، امام علیه السلام در پاسخ، خلافت را مقامی الاهی دانست و فرمود:

إن كانت الخلافة لك وجعلها الله لك، فلا يجوز أن تخلع لباساً ألبسك الله و تجعله غيرك. وإن كانت الخلافة ليست لك، لا يجوز لك أن تجعل لي ما ليس لك. ^۳

اگر خلافت برای توست و خداوند آن را برای تو قرار داده، پس جایز نیست لباسی را که خداوند آن را به تو پوشانیده است، برکنی و به دیگری واگذاری. و اگر خلافت برای تو نیست، جایز نیست چیزی را که از آن تو نیست به من واگذاری.»

پس خلیفه در روایات به امام و صاحب مقام سلطنت الاهی اطلاق شده است. برای روشن شدن بحث، لازم است «خلافة الله» بیشتر تحلیل شود.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.
۲. کافی ۱ / ۱۹۹.
۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲ / ۱۳۹.

۲-۱-۳) خلافة الله

دیدیم که خلیفه کسی است که به جای دیگری می‌نشیند و کارهای او را انجام می‌دهد. جانشین وقتی معنا دارد که شخصی، دیگری را مدّتی به جای خود قرار دهد تا کارهایی را که در آن مقام انجام می‌داد، جانشین وی انجام دهد. این معنا در مورد خداوند متعال درست نیست؛ چرا که او همیشه و در همه جا حاضر است و چیزی از امور مردم، از او پنهان نیست. اما طبق سنّت الاهی، مردم نمی‌توانند مستقیماً و حضوراً با خداوند متعال تماس گیرند و از امر و نهی و رضا و سخط او اطلاع یابند. به همین جهت، خدای تعالی، از باب لطف و احسان، عده‌ای را از میان خلق برگزیده، آنها را خلیفه‌ی خود قرار داده، امر و نهی آنها را امر و نهی خود و اطاعت و معصیت آنها را اطاعت و معصیت خود شمرده است. منظور از خلیفه بودن امامان معصوم علیهم‌السلام نیز همین تملیک سلطنت و حقّ امر و نهی به ایشان است. پس معنای خلافت، گاهی با تملیک و تفویض برخی شؤون به کسی، صدق پیدا می‌کند.

روشن است که سلطنت، حقّ امر و نهی و سرپرستی امور مردم فقط از آن خدای تعالی است؛ زیرا خالق همه‌ی اشیاء خداوند می‌باشد و بدیهی است که خالق هر چیزی مالک آن نیز هست. انسان نیز یکی از مخلوقات خدای تعالی است. چنان که در بیان صالح پیامبر علیه‌السلام می‌بینیم که به قوم خود فرمود:
 او شما را از زمین آفرید و شما را در آن، زندگانی داد (یا شما را به آبادانی آن، واداشت).^۱

همین مضمون در آیه‌ی ۲۳ و ۲۴ سوره‌ی ملک نیز آمده است. هم‌چنین انسان وقتی خدا را به معرفت حقیقی بشناسد، این نکته را می‌یابد. یکی دیگر از راه‌های مهم تذکّر به خالقیت خداوند، آن است که انسان به مخلوقیت و فقر و نیازمندی خود متوجّه شود و بداند که همه مملوک خدایند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تفسیر «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» می‌فرماید:

ما با گفتن «اِنَّا لِلّٰهِ» (ما از برای خداییم) به مملوکیت خود اقرار می‌کنیم.^۱
و نیز می‌فرماید:

همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که پروردگاری جز او نیست. او از خود ما چیزی را مالک است که ما خود مالک آن نیستیم.^۲
امیرالمؤمنین علیه السلام با این سخن تذکر می‌دهد که انسان با مراجعه به خویش می‌یابد که مملوک خداست. بنابراین هیچ تردیدی وجود ندارد که همه چیز مخلوق خدا و ملک انحصاری اوست. در این جهت، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که اشرف مخلوقات است - با یک انسان عادی عامی در عرض واحد است و تفاوتی ندارد. به عبارت دیگر، هیچ کس - در هر مرتبه‌ای از کمال که باشد - در عرض مالک حقیقی بر دیگری حق مولوئیت، سلطنت و امر و نهی ندارد و سلطان و مولای حقیقی فقط و فقط خدای سبحان است؛ زیرا سلطنت بر مالکیت استوار است و کسی مولوئیت و حق امر و نهی دارد که مالکیت داشته باشد.

از سوی دیگر، بدیهی است که مولوئیت و سلطنت و حق امر و نهی، بدون سلب و کاستی از مالک حقیقی، قابل تفویض و تملیک به دیگران نیز هست و لازم نیست مولوئیت به طور مستقیم بر مالکیت استوار گردد، بلکه به اذن مالک حقیقی و تفویض مولوئیت از سوی او، دیگری نیز سلطنت و حق امر و نهی پیدا می‌کند. چنین شخصی که از سوی خدا منصوب می‌شود، در حقیقت، خلیفه‌ی خدای تعالی است. خلیفه‌ی خدا در هر تصرفی نیازمند اذن لحظه به لحظه است و چنین نیست که با تفویض حق امر و نهی به کسی، این حق در اختیار او قرار گیرد و از اختیار خداوند خارج گردد و خدای تعالی از سلطنت و امریت ساقط و معزول شود یا سلب و نقصی در مالکیت او لازم آید.

۱-۲-۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خلیفه‌ی خدا

یکی از شوون حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله سرپرستی امور مردم و مولوئیت و

حقّ امر و نهی بر ایشان است. خدای تعالی در آیات متعدّدی به این موضوع تصریح کرده است.^۱

در یکی از این آیات می‌خوانیم:

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.^۲

آن‌چه رسول خدا ﷺ به شما داد [و به شما امر کرد] بپذیرید [و اطاعت کنید] و از آن‌چه شما را نهی کرد، پرهیز کنید.

امام صادق علیه السلام با استناد به این گروه آیات، به تفویض مولویت و مقام امر و نهی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره کرده، می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهٖ عَلٰى مَحَبَّتِهِ، فَقَالَ: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۳ ثُمَّ

فَوَضَّ إِلَيْهِ فَقَالَ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۴ وَ

قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۵ ۶

خداوند عزّ و جلّ پیامبرش را بر محبت خود تربیت کرد و فرمود: ﴿و همانا تو دارای خلقی بس بزرگ هستی﴾ سپس امور مردم را به او تفویض کرد و فرمود: ﴿آن‌چه رسول خدا به شما داد، بپذیرید [و اطاعت کنید] و از آن‌چه نهی فرمود، پرهیزید﴾ و فرمود: ﴿هر کس رسول خدا را اطاعت کند به یقین، خدا را اطاعت کرده است﴾.

البته برخی پنداشته‌اند مولویت و حقّ امر و نهی، از شؤون نبوت است.^۷ اما با بررسی واژه‌های «نبی» و «رسول» از نظر لغت و استعمال قرآنی، به روشنی فهمیده می‌شود که اطاعت شخص نبی و رسول واجب نیست و انبیا و رسولان هیچ امر و نهی‌ای از خود ندارند. بلکه اطاعت از نبی و رسول هنگامی لازم می‌شود که پیامی از ناحیه‌ی خدا برای خلق داشته و امر به ابلاغ آن شده باشند. در واقع، آن‌چه

۱. ر. ک. نساء / (۴) / ۵۹ و ۸۰؛ آل عمران (۳) / ۳۲ و ۱۳۲؛ مائده (۵) / ۹۲؛ انفال (۸) / ۱ و ۲۰ و ۴۶؛ نور

(۲۴) / ۵۴ و ۵۶؛ محمد (۴۷) / ۳۳؛ مجادله (۵۸) / ۱۳؛ تغابن (۶۴) / ۱۲.

۲. قلم / (۶۸) / ۴.

۳. حشر (۵۹) / ۷.

۴. نساء (۴) / ۸۰.

۵. حشر (۵۹) / ۷.

۶. ر. ک. تفسیر کبیر ۴ / ۴۳.

۷. کافی ۱ / ۲۵۶.

اطاعتش واجب است، در حقیقت امر خدای تعالی است و نبی و رسول فقط واسطه‌ی انتقال امر خداوند متعال به مردم هستند.^۱ بنابراین مقام فرض الطاعه و حقّ امر و نهی رسول اکرم ﷺ که در آیات و روایت فوق به آن تصریح شده، غیر از مقام نبوت ایشان است.

۲- ۱- ۵) خلیفه‌ی پیامبر اکرم ﷺ خلیفه‌ی خداست.

از آن جا که رسول اکرم ﷺ دارای مقام فرض الطاعه و حقّ امر و نهی است و با توجه به معنای خلیفه، به روشنی می‌توان گفت خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ نیز دارای چنین مقامی خواهد بود.

البته باید توجه داشت که خلیفه، در محدوده‌ی اموری که به وی محوّل شده است، از شوون و مقامات فرد پیش از خود، برخوردار می‌گردد. در حدیث منزلت، شوون و مقاماتی که امیرالمؤمنین علیه السلام از ناحیه‌ی پیامبر اکرم ﷺ پیدا می‌کند، به شوون و مقامات هارون که از ناحیه‌ی موسی علیه السلام به ایشان رسیده، تشبیه شده است. از این رو، می‌توان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را همانند خلافت هارون دانست.

در قرآن کریم، خلافت هارون از ناحیه‌ی حضرت موسی علیه السلام به صورت مطلق بیان شده است.^۲ تمام شوون و مقاماتی را که حضرت موسی در میان قوم بنی اسرائیل داشت، هارون نیز در غیبت موسی واجد بود. لذا وقتی قوم موسی منحرف شده و از اطاعت خدا روی گردانیدند و گوساله‌ی سامری را پرستیدند، هارون به ایشان گفت:

... وَإِنْ رَأَيْتُمْ الرَّحْمَانَ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي^۳

... و محققاً پروردگار شما (خدای) مهربان است. پس، از من تبعیت کنید و امر مرا فرمان برید.

۱. نگارنده، این موضوع را در مقاله‌ی «بررسی مفهوم امامت در پرتو آیه‌ی امامت حضرت ابراهیم علیه السلام» بررسی کرده است. این مقاله در آینده منتشر می‌شود.

۳. طه (۲۰) / ۹۰.

۲. اعراف (۷) / ۱۴۲.

در نتیجه، حدیث منزلت با اثبات خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت مطلق، به روشنی بر وجوب طاعت و حق امر و نهی ایشان دلالت می‌کند. به عبارت دیگر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله با بیان این‌که منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به ایشان، همانند منزلت هارون به موسی است، خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را تثبیت و اعلان فرمودند. پس خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله به معنای سلطنت و مولوئیت الهی و تملیک حق امر و نهی از سوی مولای حقیقی (بدون سلب و کاستی از او) و یا به عبارت دقیق‌تر همان مقام فرض الطاعه و امامت الهی می‌باشد. به همین جهت، امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

امامت، خلافت خدا و خلافت رسول صلی الله علیه و آله است. ^۱

۲-۲) وزارت

حضرت موسی علیه السلام از خدای تعالی مقاماتی را برای هارون درخواست کرد که از جمله‌ی آن‌ها مقام وزارت است. ^۲ خداوند متعال درخواست موسی را پذیرفت و فرمود:

قد أوتیت سؤالک یا موسی. ^۳

بنابراین با توجه به حدیث منزلت، این مقام (وزارت) برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اثبات می‌گردد.

وزیر کسی است که بخشی از بار مسؤولیت و وظایفی را که بر عهده‌ی سلطان و امیر است، به دوش کشد و با هم‌فکری و نظر خویش او را کمک کند. طریحی می‌نویسد:

وزیر سلطان، کسی است که سنگینی [مسؤولیت] او را به دوش می‌کشد و با نظر خود او را یاری می‌کند. ^۴

۲. طه (۲۰) / ۲۵-۳۲.
۴. مجمع البحرین ۳ / ۵۱۰-۵۱۱.

۱. کافی ۱ / ۱۹۹.
۳. همان / ۳۶.

۳-۲ شراکت در امر

یکی دیگر از مقاماتی که حضرت موسی علیه السلام برای هارون درخواست کرد و خداوند او را اجابت فرمود، شراکت در امر است. ^۱ اما مراد از امری که خداوند، هارون را در آن با موسی شریک قرار داده چیست؟

ممکن است از ظاهر آیات چنین استفاده شود که منظور از امر در آیه، امر رسالت است. ^۲ می دانیم که هارون دارای مقام نبوت و رسالت نیز بود. لذا می توان احتمال داد که آیه به این مقام برای هارون اشاره دارد؛ اما با مراجعه به احادیث، احتمال دیگری نیز در این مورد قابل طرح است.

ابن عباس نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خداوند عرض کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّ نَبِيَّكَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ سَأَلَكَ فَقَالَ: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي ... الْآيَةَ». وَأَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ، أَسْأَلُكَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلِلْ عَقْدَةَ مَنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي

«علی بن ابی طالب أخي، اشدد به ازري و أشركه في امري.» قال ابن عباس: فسمعت منادياً ينادي: قد أوتيت ما سألت. ^۳

بار خدایا همانا پیامبر تو موسی بن عمران تو را خواند و عرض کرد: «پروردگارا سینه‌ی مرا گشاده گردان و کار مرا آسان کن...» (تا انتهای آیات را خواند و فرمود) و منم محمد پیامبر تو، به من سعه‌ی صدر عطا کن، کار مرا آسان گردان، عقده را از زبانم بگشا تا مردم سختم را بفهمند، از بین اهل بیتم وزیری برای من قرار بده (یعنی) علی بن ابی طالب، برادرم را، به او پشت مرا محکم کن و او را در امر من شریک ساز. ابن عباس می گوید: شنیدم منادی ندا کرد: آنچه را درخواست کردی به تو عطا کردیم.

از این حدیث برمی آید که امر مذکور در آیه، رسالت یا نبوت نیست؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلماً آخرین رسول خداست و پس از ایشان نبی و رسول نخواهد بود؛ لذا درخواست رسالت از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام صحیح

۲. العمده / ۱۳۷.

۱. طه (۲۰) / ۳۲.

۳. تأویل الآيات الظاهرة / ۳۰۵. حدیث دیگری به همین مضمون از اسماء بنت عمیس نقل شده است.

نیست. اینک برای روشن شدن مراد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از امری که شراکت در آن را برای امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست می‌کند، لازم است به روایات دیگری که در این زمینه وجود دارد، رجوع کنیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از قرائت آیات سوره‌ی مبارکه طه به خداوند عرض کرد: توبه موسی چنین نازل کردی:

سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ سُلْطَانًا فَلَا يَصُلُونَ إِلَيْكَ.^۱

ما به واسطه‌ی برادرت بازوی تو را قوی می‌گردانیم و برای شما چیرگی‌ای قرار می‌دهیم که هرگز به شما دست نیابند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چه را حضرت موسی علیه السلام برای هارون، از خدا خواسته بود، برای امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کرد. ابوذر می‌گوید:

فَوَاللَّهِ مَا اسْتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْكَلِمَةَ، حَتَّى نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ علیه السلام مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، اقْرَأْ قَالَ: وَمَا أَقْرَأُ؟ قَالَ: اقْرَأْ هَذَا وَلِيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُسْأَلُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.^۲

به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز کلام خویش را به اتمام نرسانده بود که جبرئیل از سوی خدا بر او نازل شد و عرض کرد: ای محمد بخوان، فرمود: چه بخوانم؟ عرض کرد: بخوان «همانا سرپرست شما خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آوردند، همانان که نماز را به پا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.»

این احادیث را اهل سنت نیز نقل کرده و معترف‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق امیرالمؤمنین علیه السلام چنین دعا کرد و خداوند در استجابیت دعای رسولش این آیه را در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل فرمود.^۴ بر این اساس، روشن می‌شود که مراد از این امر، مقام مولوئیت و سرپرستی مردم و سلطنت الهی یا حق امر و نهی می‌باشد.

۲. مانده (۵) / ۵۶.

۱. قصص (۲۸) / ۳۵.

۳. مجمع البیان ۴ / ۲۱۰.

۴. ۲۶ / ۱۲، نفس نعلی ۴ / ۸۱، نفس نعلی ۱۲ / ۲۶.

یکی از منزلت‌های هارون نسبت به موسی علیه السلام، شراکت ایشان در حق امر و نهی بر قوم بنی اسرائیل است. ^۱ با توجه به حدیث منزلت، این مقام به خوبی برای امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می‌شود؛ یعنی در محدوده‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حق امر و نهی داشت، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مفترض الطاعه است. در نتیجه، حدیث منزلت از این جهت نیز به روشنی بر مقام فرض الطاعه یا همان مقام امامت الهی دلالت دارد.

شیخ طوسی از سعید اعرج نقل می‌کند:

من و سلیمان بن خالد خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم. ایشان با ما سخن آغاز کردند و فرمودند: ای سلیمان! هر امری از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رسید، اخذ [و اطاعت] کن و از آنچه نهی کرده، بپرهیز. هر فضیلتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داراست، در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آن فضیلت جاری است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر همه‌ی خلائق فضیلت و برتری دارد. هم‌چنین این فضایل در ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری نیز جاری است. ^۲

در این حدیث، تصریح شده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افضل خلائق است و بر مردم مملوئیت و سلطنت دارد و اطاعتش بر همگان واجب است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این امر، شریک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ لذا اطاعت ایشان نیز بر همگان واجب است. امام صادق علیه السلام به همین موضوع اشاره می‌کند و حدیث منزلت نیز دلالت روشنی بر آن دارد.

۳. دلالت حدیث منزلت بر مقام فرض الطاعه از نظر عالمان شیعه

علمای شیعه همواره معتقد بوده‌اند که حدیث منزلت بر خلافت و امامت الهی امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد. از سوی دیگر، معنای امامت همان مقام فرض الطاعه یا حق الهی امر و نهی می‌باشد. بدین‌رو، در آثار ایشان بر دلالت حدیث منزلت بر مقام فرض الطاعه تأکید و اصرار شده است. برای نشان دادن اهمیت این

۱. این موضوع در سوره‌ی مبارکه‌ی طه، آیه‌ی ۹۰ به روشنی، بیان شده است.

۲. امالی ۱/۲۰۹.

معنا، مناسب است دیدگاه‌های علما در این زمینه، مطرح شود.

۳-۱) دلالت حدیث منزلت به معنای امامت

برخی از عالمان شیعه مفهوم امامت الاهی را همان تملیک حق امر و نهی و یا مقام افتراض الطاعه می‌دانند. اینان در مقام بیان دلالت حدیث منزلت بر فرض الطاعه به این نکته اشاره کرده‌اند. عبارات برخی از ایشان را ذیلاً می‌آوریم.

۳-۱-۱) شیخ صدوق

شیخ صدوق پیرامون حدیث منزلت می‌نویسد:

چون واجب شد که منزلت علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند هارون نسبت به موسی در زمان زندگی موسی باشد، پس خلافت و وجوب طاعت او بر مسلمانان روشن می‌شود، و می‌فهمیم که او اعلم و افضل ایشان است؛ زیرا این شئون، منزلت‌های هارون نسبت به موسی در زمان زندگی موسی بود.^۱

از این عبارت مرحوم صدوق به روشنی استفاده می‌شود که ایشان حدیث منزلت را یکی از دلایل امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند. هم‌چنین در نظر ایشان، امامت و خلافت همان مقام فرض الطاعه و حق امر و نهی است. به عبارت دیگر، از نظر شیخ صدوق حدیث منزلت به روشنی بر مقام فرض الطاعه یا مقام امامت الاهی دلالت دارد.

۳-۱-۲) شیخ مفید

شیخ مفید پس از نقل حدیث منزلت می‌نویسد:

این قول از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نص ایشان را بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمانت می‌کند ... و به واسطه‌ی این قول (حدیث منزلت)، همه‌ی منزلت‌های هارون نسبت به موسی برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می‌شود، مگر آن‌چه عُرف تخصیص می‌زند؛ یعنی برادری نسبی و آن‌چه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را استثنا کرد

یعنی نبوت... و هر کس در معانی قرآن ژرف بنگرد و در روایات و اخبار مرور کند، می‌داند که هارون برادر موسی بود... و خلیفه‌ی موسی بر قومش بود و امامت و وجوب طاعتی مانند امامت و وجوب طاعت موسی داشت.^۱

شیخ مفید نیز حدیث منزلت را به معنای امامت و خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند و بر مقام فرض الطاعه که همان معنای خلافت و امامت الاهی است، تأکید می‌کند.

۳-۱-۳) شیخ طوسی

شیخ طوسی حدیث منزلت را از جمله دلایل امامت امیرالمؤمنین علیه السلام برمی‌شمارد و پس از بیان متن حدیث می‌نویسد:

پس همه‌ی منزلت‌های هارون نسبت به موسی برای امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می‌شود، مگر آنچه در گفتار پیامبر استثنا شده است؛ یعنی مقام نبوت... و دانستیم که از جمله منزلت‌های هارون نسبت به موسی، آن است که او بر قومش مقام فرض الطاعه و حق امر و نهی داشت... با اثبات مقام فرض الطاعه، مقام امامت او ثابت می‌شود.^۲

شیخ طوسی نیز مقام امامت الاهی را به معنای فرض الطاعه می‌داند و آن را از حدیث منزلت، استنباط می‌کند.

۳-۱-۴) ابوالصلاح حلبی

به عقیده‌ی ابوالصلاح، حدیث منزلت، نص در امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است. او خلیفه، امام و مفترض الطاعه را به یک معنا می‌داند و در مورد منزلت‌های هارون و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نویسد:

از جمله منزلت‌های هارون، وجوب طاعت او بر همه‌ی بنی اسرائیل است. پس ثابت می‌شود که امیرالمؤمنین نیز چنان [یعنی دارای مقام فرض الطاعه] است

و این امامت ایشان را اثبات می‌کند؛ زیرا فرقی بین این‌ها نیست که پیامبر فرمود: تو بعد از من خلیفه هستی یا امام امت من هستی یا بر ایشان وجوب طاعت داری و یا این که جایگاه تو نزد من مانند هارون نزد موسی است.^۱

مقام فرض الطاعه همان امامت و خلافت الاهی است. و این کلام نیاز به توضیح بیشتری ندارد.

۳-۱-۵) ابن بطریق

در کلام ابن بطریق نیز اعتقاد ایشان به دلالت حدیث منزلت بر مقام فرض الطاعه هویدا است. لذا بدون هیچ توضیحی کلام ایشان را نقل می‌کنیم. وی پس از نقل حدیث منزلت می‌نویسد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همه‌ی منزلت‌های هارون را نسبت به موسی، برای امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می‌کند، مگر نبوت که استثنا شده است. منزلت‌های هارون نسبت به موسی چند امر است... هارون خلیفه‌ی موسی در قوم او بود و اطاعتش بر امت او واجب بود... و بر اساس آن چه بیان کردیم، مقام فرض الطاعه چنان که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت است، برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ثابت می‌شود. پس در این (کلام) تأمل کن که دلالت آن کافی است.^۲

۳-۱-۶) طبرسی

طبرسی نیز مقام خلافت و امامت را همان مقام فرض الطاعه می‌داند و تصریح می‌کند که حدیث منزلت به روشنی به این مقام دلالت دارد:

ثابت شده که هارون علیه السلام در زمان زندگی موسی علیه السلام خلیفه‌ی او در امتش بود و اطاعت هارون بر ایشان واجب بود و این یکی از منزلت‌های هارون نسبت به موسی است... اگر خلافت در زمان حیات، یکی از منزلت‌های او باشد و این مقام بعد از او نیز ثابت شود، به تحقیق، درستی نص پیامبر بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام [به واسطه‌ی این حدیث] روشن می‌شود.^۳

۲. عمده / ۱۳۷-۱۳۸.

۱. تقریب المعارف / ۱۴۷-۱۴۸.

۳. اعلام الوری باعلام الهدی / ۱ / ۳۳۲.

۳-۱-۷) ابن میثم بحرانی

شکگی نیست که اگر هارون بعد از رحلت حضرت موسی زنده می ماند، حائز مقام و جوب طاعت او می شد. همین مقدار برای هدف ما کافی است. حدیث (منزلت) حال امیرالمؤمنین علیه السلام را در همه ی منزلت ها مانند هارون می داند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همان مقامات را دارد.^۱

۳-۱-۸) ابن جبر

(بر اساس حدیث منزلت) همه ی منزلت هایی که هارون نسبت به موسی داشت برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می شود مگر نبوت که استثنا شده است... منزلت های هارون نسبت به موسی چند امر است... یکی آن است که او بر امت موسی مفترض الطاعه و خلیفه موسی در میان قومش بود.^۲

۳-۱-۹) مولی محمد طاهر قمی

وجه دلالت این حدیث صحیح ثابت و متواتر در بین شیعه و سنی، به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار است؛ زیرا بر اساس این حدیث همه ی منزلت های هارون برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می شود، جز آن چه در حدیث استثنا شده (نبوت) و آن چه به واسطه ی جریان عرف استثنا شده است (برادری نسبی) و می دانیم که منازل هارون نسبت به موسی علیه السلام عبارت اند از... و جوب طاعت و خلافت او بر امت در زمان غیبت او... پس این حدیث، خلافت و جوب طاعت امیرالمؤمنین علیه السلام را ثابت می کند.^۳

۳-۲) دلالت حدیث منزلت به لازمه ی امامت

بزرگی از علما پس از اثبات دلالت حدیث منزلت به مقام فرض الطاعه، این مقام را لازمه ی امامت الاهی شمرده اند. عبارت برخی از آن ها نیز نقل می شود.

۱. النجاه فی القیامه فی تحقیق امر الامامه / ۱۴۱.

۲. نهج الایمان / ۴۰۳.

۳. کتاب الاربعین / ۱۰۴.

۳-۲-۱) علامه مجلسی

علامه مجلسی، فرض الطاعه را غیر از نبوت برمی‌شمارد و این مقام را منحصر در نبی نمی‌داند. ایشان می‌نویسد:

وقتی نفی نبوت، موجب نفی مقام فرض الطاعه می‌شود که حصول این مقام برای غیر نبی ممکن نباشد؛ ولی اگر داراشدن این مقام در غیر نبی مثل امام نیز جایز باشد، (این جواز) بر جدایی مقام فرض الطاعه از مقام نبوت دلالت می‌کند و فرض الطاعه حقیقت نبوت و جزء شرایطی نیست که اثبات آن موجب نفی نبوت گردد.^۱

می‌بینیم که علامه مجلسی فرض الطاعه را از لوازم امامت می‌شمارد؛ اما بر دلالت حدیث منزلت به مقام فرض الطاعه تأکید می‌کند. وی اساساً حدیث منزلت را قرینه‌ای بر این کلام خویش می‌گیرد که فرض الطاعه حقیقت نبوت نیست و این مقام بر اساس حدیث منزلت برای امام نیز ثابت می‌شود.

۳-۲-۲) سید علی میلانی

آیت‌الله سید علی میلانی در دلالت حدیث می‌نویسد:

هارون خلیفه‌ی موسی بود و علی علیه السلام به حکم حدیث منزلت، خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس این حدیث نص در خلافت، امامت و ولایت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و یکی از آثار این خلافت، وجوب طاعت مطلق است... پس وجوب اطاعت برای هارون، به حکم خلافت او از موسی است نه به حکم نبوت او. در این جا وجوب اطاعت مطلق برای امیرالمؤمنین علیه السلام به حکم خلافت ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود؛ به حکم این که جایگاه او نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است.^۲

۱. بحار الانوار / ۳۷ / ۲۸۲.

۲. حدیث المنزله / ۴۳-۴۴، در این باره، هم چنین بنگرید به: سخن سید مرتضی در: الشافی فی الامامه / ۳

۱۱ و کلام شیخ ماحوزی در: اربعون حدیثاً / ۲۸۳-۲۸۴.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۴. جمع بندی

با بررسی آرای همین تعداد محدود از علما، اهتمام عالمان شیعه بر نشان دادن مفروض الطاعة بودن امام روشن می شود. در این بررسی، روشن شد عده ای از علما، معنای امامت و خلافت الاهی را همان مقام فرض الطاعة می دانند و برخی دیگر این مقام را لازمه ی جدایی ناپذیر و ضروری امامت الاهی می شمارند. در هر صورت، همه ی عالمان شیعه به دلالت حدیث منزلت به مقام فرض الطاعة اصرار و تأکید دارند. این تأکید، اهمیّت بحث وجوب طاعت امام را نزد بزرگان تشیع می رساند؛ به طوری که ایشان امامت الاهی را به مقام فرض الطاعة می شناسند و امامت منهای وجوب طاعت را امری بی معنا می دانند.

در نتیجه، می توان با قاطعیّت گفت: مفهوم امامت یا گوهر اصلی آن، تملیک حقّ امر و نهی و وجوب طاعت، از سوی خدای تعالی می باشد.^۱

در بررسی دلالت حدیث منزلت نیز روشن شد گوهر اصلی امامت الاهی و بلکه مفهوم امامت، خلافت، ولایت و ملک و سلطنت الاهی، همان مقام فرض الطاعة و تملیک حقّ امر و نهی از سوی خدای تعالی است. این نکته همواره مورد نظر و توجّه عالمان برجسته ی شیعه و دانش آموختگان مکتب اهل بیت علیهم السلام بوده است. مرحوم شفتی در این زمینه می نویسد:

الإمامة هي الملك الإلهي والسلطنة الربانية... فإنّ الاستفادة من (هذه) الروايات، ولا سيّما بعد ضمّ بعضها إلى بعض، أنّ الملك العظيم والطاعة المفترضة والإمامة والخلافة بمعنى واحد... والحاصل أنّ الآيات و الروايات بأجمعها دالّة على كون الإمامة هي السلطنة الإلهية المأخوذة في سلطانه على عباده. وهو الملك العظيم حيث أنّه مأخوذ من المالك الحقيقيّ و لذا صار طاعتهم طاعة الله عزّ وجلّ و معصيتهم معصية الله عزّ وجلّ...^۲

۱. این مفهوم، گاه از سوی برخی مغفول می ماند تا آن جا که علی رغم روایات صریح و فراوان و اصرار بزرگان شیعه، امری چون هدایت به امر و ایصال الی المطلوب به عنوان مقام امامت معرفی می گردد. (ر. ک: المیزان ۱ / ۳۷۴-۳۷۵).

۲. الامامه / ۳-۲۲.

امامت، ملک الاهی و سلطنت ربّانی است... از روایات (مذکور) - به ویژه با کنار هم قرار دادن آن‌ها - استفاده می‌شود که ملک عظیم و وجوب اطاعت و امامت و خلافت به یک معنا هستند... نتیجه این که مجموعه‌ی آیات و روایات دلالت دارند که امامت، سلطنت الاهی است که (به تملیک خدا و) ناشی از سلطنت خدای تعالی بر بندگان خویش است. (امامت) همان ملک عظیم است! بدان جهت که از سوی مالک حقیقی تملیک می‌شود. در نتیجه اطاعت از امامان، اطاعت از خدای عزّ و جلّ و سرپیچی از دستورات ایشان، نافرمانی خدای عزّ و جلّ است...

منابع

۱. نهج البلاغه.
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق طاهر احمد زاوی و محمود محمد طنّاحی، ۱۳۸۳، دار احیاء الکتب العربیة، القاهرة.
۳. ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرّسین، قم.
۴. ابن جبر، نهج الایمان، تحقیق سیّد احمد حسینی، ۱۴۱۸ ق، مجتمع امام صادق علیه السلام، مشهد.
۵. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، مکتبه السیّد اسدالله الطباطبایی، قم.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت.
۷. احمد ابن فارس، ابوالحسین، معجم مقاییس اللّغة، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، ۱۳۸۶ ق، مکتبه مصطفی البابی الحلّبی و اولاده، القاهرة.
۸. اربلی، ابن ابی الفتح، کشف الغمّة، ۱۴۰۵ ق، دارالاضواء، بیروت.
۹. الامین، محسن، اعیان الشیعة، تحقیق حسن الامین، ۱۴۰۳ ق، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.
۱۰. بحرانی اصفهانی، شیخ عبدالله بن نورالله، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال، ۱۴۰۵ ق، مدرسه الامام المهدی، قم.

١١. بحراني، ميشم بن علي بن ميشم، النجاة في القيامة في تحقيق امر الامامة، ١٤١٧ ق، مؤسسة الهدى، قم.

١٢. بخاري، محمد بن اسماعيل، صحيح بخاري، دار احياء التراث العربي، بيروت.

١٣. ثعلبي، محمد بن ابراهيم، الكشف والبيان في تفسير القرآن (تفسير الثعلبي)، تحقيق

سيد كسوي حسن، ١٤٢٥ ق، دارالكتب العلمية، بيروت.

١٤. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح تحقيق احمد عبدالغفور عطار، دارالكتاب العربى، مصر.

١٥. حسيني استرآبادى، شرف الدين على، تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، تحقيق حسين استادولى، ١٤٠٩ ق، مؤسسة النشر اسلامى، قم.

١٦. حلى، ابوالصلاح، تقريب المعارف في الكلام، ١٤٠٤ ق، مؤسسة النشر الاسلامى، قم.

١٧. حلى، حسن بن سليمان، المختصر، تحقيق سيد على اشرف، ١٣٨٢ ش. انتشارات المكتبة الحيدريّة، نجف.

١٨. حلى، حسن بن يوسف بن مطهر، كشف اليقين، تحقيق حسين درگاهى، ١٤١١ ق.

١٩. رازى، فخرالدين، التفسير الكبير، ١٣٥٧ ق، مكتبة عبدالرحمان محمد، مصر.

٢٠. سيوطى، جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر، جمع الجوامع، تحقيق خالد عبدالفتاح شبلى، دارالكتب العلمية، بيروت.

٢١. شفتى، اسدالله موسى، الامامة، تحقيق سيد مهدى رجائى، مكتبة سيد حجة الاسلام شفتى، اصفهان.

٢٢. صدوق، محمد بن على، امالى، ١٤١٧ ق، مركز الطباعة والنشر فى مؤسسة البعثة، قم.

٢٣. _____، عيون اخبار الرضا عليه السلام، تصحيح سيد مهدى لاجوردى، رضا مشهدى،

١٣٧٧ ق، قم.

٢٤. _____، كمال الدين و تمام النعمة، ١٣٩٥ ق، دارالكتب الاسلامية، تهران.

٢٥. _____، معانى الاخبار، تصحيح على اكبر غفارى، ١٣٧٩ ق، مكتبة الصدوق.

٢٦. _____، علل الشرايع، ١٣٨٥ ق، المكتبة الحيدريّة، نجف.

٢٧. طباطبايى، سيد محمد حسين، الميزان، ١٣٧٦ ق، دارالكتب الاسلامية، تهران.

٢٨. طبرسى، فضل بن حسن، اعلام الورى باعلام الهدى، ١٣٩٠ ق، مكتبة الحيدريّة، نجف.



٢٩. _____، مجمع البيان في تفسير القرآن، ١٣٧٣، اسلاميه، تهران.
٣٠. طبري، محمد بن جرير (شيعي)، المسترشد، تحقيق احمد محمودي، ١٤١٥ ق، مؤسسة الثقافة الاسلاميه، قم.
٣١. طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، تحقيق احد حسيني، المكتبة المرتضوي، تهران.
٣٢. طوسي، محمد بن حسن، الاقتصاد الهادي الى طريق الارشاد، ١٤٠٠ ق، مكتبة جامع جهل ستون، تهران.
٣٣. _____، امالي، تحقيق مؤسسة البعثة، ١٤١٤ ق، دارالثقافة، قم.
٣٤. عاملي نياطي فياض، علي بن يونس، الصراط المستقيم، تحقيق محمد باقر بهبودي، ١٣٨٤، المكتبة المرتضوية.
٣٥. فتال نيشابوري، محمد بن احمد، روضة الواعظين، تحقيق غلام حسين محمدي و مجتبي فرحي، ١٣٨١، دليل ما، قم.
٣٦. فراهيدي، خليل بن احمد، العين، ١٤٠٥ ق، دارالهجرة، قم.
٣٧. فزار رازي، علي بن محمد، كفاية الاثر، تصحيح عبداللطيف بن علي اكبر حسيني، ١٤٠١ ق، بيدار، تهران.
٣٨. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، تصحيح طيب موسوي جزايري، ١٣٨٦، مكتبة المهدي، نجف.
٣٩. قمي، عباس، الانوار البهية في تاريخ الحجج الالهية، دز الاضواء، بيروت.
٤٠. قمي شيرازي، محمد طاهر، كتاب الاربعين، تحقيق سيد مهدي رجائي، ١٤١٨ ق.
٤١. كراجكي، ابو الفتوح، كنز الفوائد، ١٣٦٩، مكتبة المصطفوي، قم.
٤٢. كليني، محمد بن يقوب، كافي، مؤسسة دارالكتب الاسلاميه، تهران.
٤٣. كوفي، محمد بن سليمان، مناقب الامام امير المؤمنين عليه السلام، تحقيق محمد باقر محمودي، ١٤١٢ ق، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، قم.
٤٤. شيخ الماحوزي، كتاب الاربعين، تحقيق سيد مهدي رجائي، ١٤١٧ ق، قم.
٤٥. مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، دارالكتب الاسلاميه، تهران.
٤٦. محمودي، محمد باقر، نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة، ١٣٨٧ ق، مؤسسه محمودي، بيروت.

٤٧. مرعشى نجفى، سيد شهاب الدين، شرح احقاق الحق، تحقيق سيد محمود مرعشى، قم.
٤٨. سيد مرتضى، على بن حسين، الشافى فى الامامة، تحقيق عبدالزاهر خطيب، ١٤١٠ ق، مؤسسة الصادق، تهران.
٤٩. مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، تحقيق فؤاد عبدالباقي، ١٣٩٨ ق، دارالفكر، بيروت.
٥٠. مشهدى، محمد بن محمد رضا، تفسير كنز الدقائق، تصحيح مجتبى عراقى، ١٤٠٧ ق، مؤسسة النشر الإسلامى، قم.
٥١. مغربى، قاضى نعمان بن محمد ابوحنيف، شرح الاخبار، تحقيق محمد حسينى جلالى، ١٤٠٩ ق، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم.
٥٢. مفيد، محمد بن نعمان، الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، تحقيق مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، المؤتمر العالمى لالفیه الشيخ المفيد، قم.
٥٣. ميلانى، سيد على، حديث المنزلة، ١٤٢١ ق، مركز الابحاث العقائدية، قم.
٥٤. _____، محاضرات فى الاعتقادات، مركز الابحاث العقائدية، قم.
٥٥. نمازى شاهرودى، على، مستدرکات علم رجال الحديث، تهران.
٥٦. نورى طبرسى، حسين، مستدرک الوسائل، ١٣٨٢ ق، مكتبة الاسلاميه، تهران.
٥٧. هلالى، سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس هلالى، تحقيق شيخ محمد باقر انصارى زنجانى، ١٤١٥، الهادى، قم.